



## The Political and Economic Role of BRICS in Changing the Unipolar Order system

Sayed Taher Erfani\*

### Abstract

For about a decade, the international system has witnessed the influence of the emerging BRICS powers in world affairs. The formation of the BRICS group, which is the pioneer of the new order in the world, has led this bloc to present itself as a key player in the international order. This research seeks to examine the political and economic role of the BRICS group in changing the structure of the global order. The main research question begins with the question: What role does the BRICS group play in changing the unipolar order from a political and economic perspective? To answer this question, the hypothesis is tested that the increasing global influence of the BRICS member states represents a redistribution of power in the international system and a transition from unipolar to multipolarity, which will potentially lead to a decline in the hegemonic role of the United States. The research findings show that the emergence of BRICS in 2001 was an economic concept, but over time it has evolved into an important political and economic bloc. The article seeks to analyze the group's position towards Western hegemony and the group's intended initiatives to restructure the world's financial and governance systems. The findings show that BRICS is playing an effective political and economic role in challenging the US-led unipolar system. Considerable progress has been made in creating alternative institutions to the traditional financial institutions dominated by the West.

Keywords: BRICS, unipolarity, multipolarity, financial system, global governance and the West.

---

\* Academic Staff Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University, Kabul, Afghanistan  
Email: erfani55@gmail.com



## نقش سیاسی و اقتصادی بریکس در تغییر نظم تک‌قطبی بین‌الملل

سیدطاهر عرفانی\*

### چکیده

حدود یک دهه است که نظام بین‌الملل شاهد اعمال نفوذ قدرت‌های نوظهور بریکس در امور جهان است. شکل‌گیری گروه بریکس، که پیشرو نظم جدید در جهان است، باعث شد این بلوک خود را به‌عنوان بازیگر کلیدی در نظم بین‌الملل مطرح کند. این پژوهش به دنبال بررسی نقش سیاسی و اقتصادی گروه بریکس در تغییر شکل ساختار نظم جهانی است. مسئله اصلی پژوهش با این سؤال آغاز می‌شود که گروه بریکس از جهت سیاسی و اقتصادی چه نقشی در تغییر نظم تک‌قطبی دارد؟ برای پاسخ به سؤال این فرضیه آزمون شده است که افزایش نفوذ جهانی کشورهای عضو بریکس، بیانگر توزیع مجدد قدرت در نظام بین‌الملل و گذار قدرت از تک‌قطبی به چندقطبی است که به‌صورت بالقوه به کاهش نقش هژمونیک ایالات متحده منجر خواهد شد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ظهور بریکس در سال ۲۰۰۱ به‌عنوان یک مفهوم اقتصادی مطرح بود، اما به‌مرور زمان به‌عنوان یک بلوک مهم سیاسی و اقتصادی تکامل پیدا کرد. مقاله به دنبال تجزیه و تحلیل موضع گروه در قبال هژمونی غرب و ابتکارات مورد نظر گروه برای بازسازی سیستم‌های مالی و حاکمیتی جهان است. یافته‌ها نشان می‌دهد که بریکس نقش سیاسی و اقتصادی مؤثر در به چالش کشیدن نظام تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده ایفا می‌کند. پیشرفت‌های قابل‌ملاحظه برای ایجاد نهادهای جایگزین نهادهای سنتی مالی تحت سلطه غرب مشاهده شده است.

واژگان کلیدی: بریکس، تک‌قطبی، چندقطبی، سیستم مالی، حکمرانی جهانی و غرب.

\* استاد و کدر علمی دیپارتمنت روابط بین‌الملل، پوهنتون خاتم النبیین (ص) - افغانستان  
ایمیل: erfani55@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲

استناد به این مقاله: عرفانی، سید طاهر (۱۴۰۴) نقش سیاسی و اقتصادی بریکس در تغییر نظم تک‌قطبی بین‌الملل، دو فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳، پیاپی (۷)، صص ۴۵-۶۶

## تبیین مسئله

فروپاشی نظم دو قطبی و استقرار نظم نوین جهانی به رهبری ایالات متحده، به ظهور نظم تک قطبی و معرفی ایالات متحده به عنوان قدرت برتر جهان منجر شد. تک قطبی به وجود آمده ناشی از نظم نوین جهانی این امکان را برای ایالات متحده فراهم کرد تا سلطه و استیلای خود را بر مسائل و امور بین المللی اعمال نموده و تصمیمات استراتژیک را به صورت مستقل و گاه با توجه محدود به نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل اتخاذ کند. در طول چندین دهه، ایالات متحده، به صورت فعال ساختارهای جهانی را در راستای منافع استراتژیک خود شکل داده و برای تقویت موقعیت هژمونیک خود تلاش کرده است.

با وجود اینکه ایالات متحده همچنان به عنوان قدرت اصلی در نظم جهانی موجود است، ظهور کنشگران جهانی جایگزین که در تلاش برای ایفای نقش فعال تر و تأثیرگذارتر در امور جهانی هستند، غیرقابل انکار است. روسیه از بُعد سیاسی و نظامی خود را بازتولید کرده و چین با سرعت حیرت انگیز، نفوذ اقتصادی و ژئوپلیتیکی جهانی خود را در حال گسترش دادن است. قدرت های نوظهور دیگر، از جمله هند، برزیل، اندونزی، ترکیه و حتی اتحادیه اروپا، اقداماتی را برای به چالش کشیدن ساختار تک قطبی و طرفداری از یک سیستم بین المللی متعادل تر و چندجانبه گرایانه تر کرده اند. ایالات متحده با اذعان به این تحولات و تغییرات، متوجه تهدیدات فزاینده علیه جایگاه هژمونیک خود شده است.

در این چشم انداز در حال تحول، گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) به عنوان یک کنشگر مهم و اصلی ظهور کرده است. بریکس با افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی توانسته چالش ملموس را برای نهادهای تحت سلطه غرب، به ویژه نهادهای تحت رهبری ایالات متحده ایجاد کند. ابتکارات جمعی این بلوک به شکل گیری چهارچوب های بین المللی جایگزین در حکمرانی اقتصادی، امنیت و دیپلماسی کمک کرده است.

اعضای بریکس در جستجوی نظم جهانی متعادل تر از همگرایی خوبی برخوردارند؛ اما در بُعد انواع نظام های سیاسی دارای تفاوت های چشمگیر هستند که می توان از دموکراسی لیبرال هند گرفته تا حکومت تک حزبی چین و حکومت متمرکز روسیه را مشاهده کرد. چنین عدم تجانس و ناهمگنی و تنوع باعث ایجاد پرسش هایی در مورد انسجام داخلی و همسویی استراتژیک این گروه شده است. افزون بر این، انگیزه های مشارکت هر کشور در بریکس صرفاً ایدئولوژیک نیست؛ بلکه اهداف علمی مانند



دسترسی به منابع مالی جایگزین، گسترش فرصت‌های تجاری و افزایش نفوذ منطقه‌ای و در مجموع تغییر ساختار نظم تک‌قطبی را دربرمی‌گیرد.

نظم تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده در هزاره جدید با چالش مواجه شد و این چالش ناشی از دو رویداد مهم بحران مالی و حمله تروریستی یازده سپتامبر بود. گروه بریکس در سال ۲۰۰۹ میلادی توسط برزیل، روسیه، هند و چین پایه‌گذاری شد و در سال ۲۰۱۱ آفریقای جنوبی نیز به عضویت آن درآمد. ظهور بریکس و بحران مالی، مباحث جدیدی را به وجود آورد که باعث به چالش کشیده شدن هنجارها، ایده‌های نظم بین‌المللی و مؤسسات تحت سلطه غرب شد.

قدرت‌های نوظهور بریکس شکل جدیدی از همکاری را برای اصلاح نظم بین‌المللی تحت سلطه غرب به وجود آوردند. بنابراین، این احتمال وجود دارد که اصلاح نظم فعلی موجب افزایش تدریجی قدرت‌های غیر غربی و کاهش نسبی قدرت‌های تحت سلطه آمریکا شود. تلاش بریکس برای خدشه‌دار کردن مشروعیت و ارزش‌های هژمونی غرب تحت رهبری آمریکا باعث شده تا این سؤال مطرح شود که گروه بریکس از بعد سیاسی و اقتصادی چه تأثیری بر تغییر نظم تک‌قطبی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش فرضیه مورد آزمون این است که ظهور گروه بریکس و رشد اقتصادی و سیاسی این گروه در عرصه بین‌المللی می‌تواند نظم تک‌قطبی به رهبری آمریکا را با چالش مواجه نموده و باعث گذار قدرت از نظم تک‌قطبی به نظم چندقطبی شود.

#### ادبیات تحقیق

در مورد بریکس و نقش آن در نظام بین‌الملل کارهایی صورت گرفته که می‌توان به مواردی از آنها اشاره کرد. جهانگیری و وفایی سعدی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «ظرفیت‌های بریکس و محدودیت‌های روسیه برای تغییر نظم بین‌الملل» نقش روسیه را در قالب گروه بریکس بررسی کرده و به میزان تحقق‌پذیری انتظارات روسیه از گروه پرداخته است. به باور نویسندگان مقاله، ده سال پس از تلاش‌های روسیه برای تشکیل بریکس به‌عنوان یک باشگاه دیپلماتیک از قدرت‌های نوظهور برای ایجاد چالش نسبت به سلطه ایالات متحده بر نهادهای اقتصادی جهانی، به تدریج این گروه تبدیل به شبکه‌ای از همکاری میان قدرت‌های تجدیدنظرطلب نسبت به نظام بین‌الملل شده است.

شیرزادی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «کشورهای نوظهور و ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوب)» شکل‌گیری بریکس را به بحث

گرفته و نسبت به تقویت بریکس بر ساختار اقتصاد سیاسی جهان پرداخته است. به باور نویسندگان، ظهور و پیدایش بریکس آغاز گذار از ساختار تک قطبی غرب محور به نظم چند قطبی غیر غربی بوده است. با وجود اینکه این گروه در این فرایند فرصت‌ها و چالش‌هایی را پیش رو دارد، اما تمرکز قدرت اقتصادی جهانی از آمریکا، اروپا و ژاپن در حال تبدیل شدن به سمت کشورهای آسیایی از جمله چین، هند و روسیه است.

مرادی فر و یزدانی (۱۳۹۶) در تحقیقی با عنوان «تبیین تأثیر و نقش بریکس بر نظم جدید جهانی» این سؤال را مطرح کرده‌اند که بریکس چگونه سبب تغییر نظم بین‌الملل در آینده خواهد شد و باور دارند که بریکس با ایفای نقش فعال در عرصه سیاست بین‌الملل، توان اثرگذاری بر دستور کار جهانی و تضعیف نظم تک قطبی موجود را دارد.

موسی‌زاده و خسروی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «بریکس و نهادسازی بین‌المللی» نقش قدرت‌های نوظهور را در دوران گذار نظم بین‌الملل بررسی کرده‌اند. به باور نویسندگان گروه بریکس بازیگرانی هستند که با استفاده از توسعه اقتصادی، ارتباط با قدرت‌های سنتی و دوری نمودن از رهیافت‌های رادیکال، به دنبال ارتقای جایگاه خود در نظم جهانی هستند. استدلال آنها در مقاله این است که گروه بریکس با توجه به نارضایتی از ساختارهای موجود، به دنبال نهادسازی جدید با هدف افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی خود هستند.

لی (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «بریکس: نقش محدود در دگرگونی نظم جهانی» باورمند است که ظهور بریکس بازتابی از انتقال قدرت اقتصادی از شمال به جنوب جهانی است. از نظر او، اعضای بریکس همکاری خود را بر پایه هویت مشترک به عنوان اقتصادهای نوظهور شکل داده و تلاش دارند تا نهادهای بین‌المللی را در چهارچوب‌هایی مانند G20 اصلاح کنند.

لارسن (۲۰۱۸) در پژوهشی با عنوان «دیدگاه‌های جدید درباره قدرت‌های در حال ظهور و حکومت جهانی» اذعان دارد که تمرکز تحقیقات نوین از مفهوم سنتی انتقال قدرت و نگرانی‌های مربوط به جنگ هژمونیک، نقش قدرت‌های نوظهور مانند برزیل و هند و ترکیه گواهی بر الگوهای متکثر نظم جهانی تغییر یافته است. این قدرت‌ها به جای اینکه مستقیماً نظم موجود را تضعیف کنند، به دنبال ایجاد نظم‌های موازی در درون ساختار موجود هستند تا نظم تک قطبی به چند قطبی تبدیل شود.



با توجه به کارهای انجام شده تلاش این تحقیق بر این مسئله متمرکز است که گروه بریکس چگونه به دنبال تأثیرگذاری بر نظم هژمونیک موجود بین‌الملل بوده و تلاش دارد که ساختار نظم تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده را تغییر داده و نظم چندقطبی به وجود آورد که بریکس در آن نقش‌آفرینی ویژه داشته باشد.

### چهارچوب نظری: نظریه گذار قدرت

اورگانسکی<sup>۱</sup> نظریه گذار قدرت را در سال ۱۹۵۸ ارائه کرد. ایده‌ای که اورگانسکی مطرح کرد این بود که نظم بین‌الملل براساس قدرت دولت‌ها به صورت سلسله‌مراتبی ساختاربندی شده است. نظریه گذار قدرت به مدل تغییر روابط قدرت در سیاست بین‌الملل می‌پردازد. این تئوری هم وضعیت ساختاری و هم وضعیت پویا را مورد تمرکز قرار می‌دهد. از بُعد ساختاری، سیاست جهانی را در نظم سلسله‌مراتبی دولت‌ها با استانداردهای متغیر همکاری و رقابت با یکدیگر به تصویر می‌کشد. افزون‌براین، نظریه گذار قدرت نقش تطبیقی دولت‌ها را در ساختار سلسله‌مراتبی و الگوی قوانین حاکم مشخص نموده و چگونگی تلاش قدرت‌های بزرگ برای مدیریت سیاست جهانی را بررسی می‌کند. با وجود این، وضعیت پویا نشان می‌دهد که چگونه و چرا تغییر در نظم جهانی رخ می‌دهد (Lemke et al, 2011). نظریه اورگانسکی باعث شد که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل که توسط رئالیست‌ها پرورش داده شده بود، منسوخ اعلام شده و ساختار سلسله‌مراتب جایگزین آن شود که در رأس هرم یک قدرت برتر در نظام بین‌الملل وجود دارد.

درحقیقت، نظریه گذار و چرخه قدرت، روشی است که بازیگران دولتی را در درون سیستم بین‌الملل مورد مقایسه قرار داده و قدرت نسبی آنها را بر مبنای شاخص‌های مادی مورد سنجش قرار می‌دهد. در این سیستم قدرت‌های بزرگ قرار دارد که میان آنها سیاست‌های بین‌المللی حکم‌فرماست. نظریه گذار قدرت سه متغیر کلیدی را که عبارت‌اند از: «برابری»، «پیشی جستن» و «میزان رضایتمندی از وضعیت موجود» مورد توجه قرار داده و وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن قدرت چالشگر برای رسیدن به چرخه فوقانی قدرت وارد منازعه و همکاری شده و با روش‌های مختلف خود را به چرخه فوقانی نزدیک می‌کند (عرفانی، ۱۴۰۴، ص ۷). نظریه گذار قدرت برای توصیف سیاست بین‌الملل دارای سه مفروض اساسی است:

<sup>1</sup> Organski

- نظریه گذار قدرت، نظام بین‌الملل را آنارشیک در نظر نمی‌گیرد؛ بلکه وجود نظم سلسله‌مراتبی را که متشکل از قدرت هژمون، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های کوچک است، مطرح کرده و باور دارد که مدیریت نظام بین‌الملل توسط دولت واحد است که از قدرت بیشتر برخوردار است. تعارض میان چالشگران (قدرت‌های نوظهور) و دولت هژمونی و مسلط به تعارض و بی‌ثباتی سیستم منجر شده و احتمالاً این جدال به جنگ منتهی شود (Organski, 1958).
- نظریه گذار قدرت، قوانین هدایتگر نظام سیاسی داخلی و بین‌المللی را اصولاً مشابه هم می‌داند که در آن ملت‌ها همانند گروه‌های سیاسی در سیستم داخلی، در رقابت دائم بر سر منابع کمیاب در نظام بین‌الملل هستند (شیرخانی و محروق، ۱۳۹۷، ص ۱۰۰۴).
- نظریه گذار قدرت، هدف ملت‌ها و رقابت میان آنها را آنچنان که نظریه موازنه قدرت اذعان دارد، نه در پیشینه‌سازی قدرت، بلکه در افزایش دستاوردهای خالص می‌بیند. به عبارتی، تغییر در قدرت ملی در نتیجه انگیزه‌هایی ملی‌گرایی و صنعتی شدن را محرک تغییرات در روابط میان دولت‌ها دانسته که خود سیاست بین‌الملل را متحول می‌کند (عرفانی، ۱۴۰۴، ص ۱-۲۶).

اصطلاح «سلسله‌مراتب» در نظریه گذار قدرت به ساختار قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره دارد. سلسله‌مراتب بین‌المللی، منطقه و جهان در طول زمان متفاوت بوده و دارای نوسان است. با وجود این، قوی‌ترین ساختار قدرت در نظم جهانی، ساختاری است که در آن قدرت مسلط از حمایت ائتلاف متحدان اصلی راضی از وضع موجود، برخوردار باشد. در هرم سلسله‌مراتب، قدرتمندترین، دولتی است که در بیشتر دوران حضور در نظم بین‌المللی، بر جهان تسلط دارد. به‌عنوان مثال، در سه دهه گذشته، ایالات متحده بر نظم جهانی در مقایسه با رقبای خود تسلط داشته و از حمایت کشورهای متحد راضی برخوردار بوده که برجسته‌ترین آنها عبارت‌اند از: فرانسه، کانادا، بریتانیا، ایتالیا و کره جنوبی و... و این رضایت و حمایت متحدان ثبات و قدرت ایالات متحده را در جهان به‌عنوان یک قدرت مسلط افزایش می‌دهد (Lemke et al, 2011). ارگانسکی با استفاده از تئوری خود، سلسله‌مراتب دولت‌ها را به شرح زیر توضیح می‌دهد.



منبع: ارگانسکی و کاگلر، ۲۰۱۵، ص ۱۷۴

ظهور بریکس را می‌توان از دریچه گذار قدرت ارزیابی و تحلیل کرد. از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و شکل‌گیری جهان پساجنگ سرد، نظم سلسله‌مراتبی به وجود آمده و ایالات متحده قدرت مسلط در جهان بوده است. در وضعیت نظم سلسله‌مراتبی، پس از قدرت‌های مسلط که در رأس هرم هستند، قدرت‌های بزرگ وجود دارند که پتانسیل چالشگری دولت مسلط را در آینده دارند. بنابراین، گروهی متشکل از اقتصادهای بزرگ یعنی برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی است که بیشترین پتانسیل رضایت یا نارضایتی را برای مقابله با طرح‌های هژمونیک ایالات متحده دارد. این پنج کشور، پیشرفت‌های زیادی، به‌ویژه در شرایط بحران اقتصادی و مالی در جهان دارند (Lemke et al., 2011). این کشورها چالشی برای واقعیت‌های اقتصادی مدرن جهان هستند. در دهه گذشته، قدرت‌های بزرگ نوظهور در زمینه‌های اقتصادی نرخ رشد قابل‌توجه داشتند و سهم آنها از تولید ناخالص داخلی جهانی ۴۳ درصد شده است؛ در حالی که سهم ایالات متحده و اروپا در مجموع ۳۶ درصد است (Yilmaz & Xiangyu, 2020).

قابل‌توجه اینکه در جهان معاصر، قدرت و توانمندی یک دولت در عرصه اقتصادی، نقش مهمی در تأثیرگذاری بر سیاست جهانی در مقایسه با خودکفایی سیاسی آن دولت بازی می‌کند. افزون‌باین، نظریه گذار قدرت با تأکید بر این واقعیت که قدرت یک متغیر حیاتی و اساسی بوده و با چگونگی عملکردش در نظم بین‌المللی شکل می‌گیرد، ارتباط خود را با رویکرد واقع‌گرایانه نسبت به نظم بین‌الملل حفظ کرده است.



با وجود این، نظریه گذار قدرت، توزیع قدرت دولت‌ها در نظم بین‌المللی را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت توضیح می‌دهد. براساس نظریه گذار قدرت، قدرت‌های نوظهور اغلب از نظم بین‌المللی ایجاد شده توسط قدرت مسلط جهان رضایت ندارند. این نارضایتی قدرت‌های نوظهور ناشی از این واقعیت است که نظم بین‌المللی از بسیاری جهات به نفع سازندگان و متحدان آن بوده و قدرت‌های نوظهور همچنان در وضعیت نامساعدی قرار دارند. این نارضایتی به رویارویی میان قدرت‌های مسلط و نوظهور منجر شده و در نتیجه، دولت‌های ناراضی به چالشگران نظم بین‌المللی تبدیل شده و برای اصلاح یا فروپاشی نظم موجود و ایجاد نظم جدید تلاش می‌کنند. در این راستا، اقتصادهای نوظهور (بریکس) در تلاش برای به چالش کشیدن نظم بین‌المللی ایجاد شده توسط ایالات متحده هستند (Feng, et al. 2020).

درحالی‌که قدرت مسلط تمایلی به تسلیم داوطلبانه قدرت خود در نظم بین‌الملل ندارد، قدرت‌های نوظهور برای ایجاد یک نظم بین‌المللی جدید، از زور استفاده می‌کنند و در نتیجه جنگ قدرت‌های بزرگ، براساس نظریه گذار قدرت رخ خواهد داد. اگر قدرت‌های نوظهور از وضع موجود راضی باشند، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت امکان‌پذیر است. نارضایتی به‌عنوان یک پدیده متغیر است، درحالی‌که واقع‌گرایان آن را ثابت در نظر می‌گیرند و باور دارند که دولت‌ها تا زمانی که کاملاً بر سیستم مسلط نشوند، به قدرت‌های طرفدار وضع موجود تبدیل نمی‌شوند (Mearsheimer, 2001).

### خاستگاه و تکامل گروه بریکس

خاستگاه تشکیل گروه بریکس به اوایل دهه ۲۰۰۰ برمی‌گردد. رشد اقتصادی سریع اقتصادهای نوظهور باعث شد تا آنها خواستار اصلاحات در ساختار حکمرانی جهان شوند. اصطلاح «بریک»<sup>۱</sup> نخستین بار در سال ۲۰۰۱ توسط جیم اونیل<sup>۲</sup>، رئیس وقت مدیریت دارایی گلد من ساکس، در یک مقاله ابداع شد (Nail, 2001, p. 33). اونیل برزیل، روسیه، هند و چین را به‌عنوان اقتصادهای نوظهور معرفی کرد که پتانسیل



تأثیرگذاری قابل توجه بر چشم‌انداز اقتصادی جهان در دهه‌های آینده دارند. بلوک اصلی بریکس در سال ۲۰۰۶ زمانی تشکیل شد که وزرای خارجه چهار کشور گفتگوهای سیاسی را آغاز نموده (Besada & Tok, 2014, p. 78) و جایگاهشان را به‌عنوان یک گروه سیاسی تثبیت کردند. در نخستین اجلاس در سال ۲۰۰۹، «بریک» در یک‌تارترین بورگ<sup>۱</sup> روسیه تبدیل به یک واقعیت سیاسی شد (Mielniczuk, 2013, p. 1075). بریکس به‌دنبال افزایش تعامل و همکاری با دولت‌های غیرعضو بریکس، به‌ویژه کشورهای جهان سوم و در حال ظهور است (Duggan, 2015, p. 19).

بریکس حدود ۴۳ درصد از جمعیت جهان را دارد (Harden, 2014, p. 3). همچنین، در سال ۲۰۰۱، سهم بریک از تولید ناخالص داخلی ۹ درصد تولید ناخالص جهان بود؛ اما در سال ۲۰۱۶، این سهم به ۲۵ درصد رسید و بریکس سهم ۲۵ درصد تولید ناخالص جهانی را در اختیار داشت (Lemco, 2016, p. 2). گروه بریکس در ابتدا چهره مالی و اقتصادی داشت، اما به‌تدریج به مسائل امنیتی و سیاسی نیز ورود پیدا کرد. در بسیاری از مسائل امنیتی بین‌المللی، گروه بریکس دارای مواضع مشترک بوده و از یک‌صدایی برخوردار بوده‌اند. جالب‌توجه اینکه در عمر چند دهه‌ای نظام برتون وودز و پسا برتون وودز، چنین چالش قابل توجه جلو آمریکا و غرب پدیدار نشده است (موسوی، ۱۴۰۲، ص ۱۴۶).

ائتلاف بریک در ۱۶ ژوئن سال ۲۰۰۹، به‌عنوان یک اتحاد تجاری اقتصادی با هدف به چالش کشیدن نفوذ غرب پایه‌گذاری شد. کلیه دولت‌های گنجانده شده در این گروه، با یک مفهوم جهانی، یعنی اقتصادهای در حال توسعه گردهم آمده‌اند. اهداف اصلی این سازمان را می‌توان کاهش پیامدهای بحران اقتصادی جهانی، بهبود کیفیت زندگی مردم و حمایت از انتقال تدریجی به فناوری‌های بالا در وسیع‌ترین بخش‌های ممکن مطرح کرد. در بسیاری از زمینه‌ها بریکس به یک جامعه استراتژیک تبدیل شده که اساس آن فعالیت سیاسی و پایه‌های امنیتی، حوزه اقتصادی و مالی، مدیریت فرهنگی و همکاری در حوزه بشردوستانه است (Naskar, 2024, p.33). با پیوستن آفریقای جنوبی در سال ۲۰۱۱، گروه «بریک» تبدیل به «بریکس» شد. بریکس از زمان تأسیس تاکنون شش مرحله کلیدی توسعه را پشت سر گذاشته است:



<sup>۱</sup> Yekarinburg

- مرحله شکل‌گیری (۲۰۰۹-۲۰۱۱): اجلاس‌های اولیه، اصلاحات مالی و همکاری اقتصادی را اولویت بخشیدند (John, 2012).
- نهادسازی (۲۰۱۲-۲۰۱۵): راه‌اندازی بانک توسعه و ترتیبات ذخیره احتیاطی، بیانگر پیشرفت‌های کلیدی در این مرحله به شمار می‌آید (Stuenkle, 2015).
- توسعه استراتژیک (۲۰۱۶-۲۰۱۹): در این مرحله بریکس دستور کار خود را گسترش داده و همگرایی سیاسی، نوآوری دیجیتال و امنیت سایبری را مورد توجه قرار داد (Pant & Saha, 2020).
- تاب‌آوری در مقابل بحران (۲۰۲۰-۲۰۲۲): گروه بریکس واکنش در برابر همه‌گیری کرونا را هماهنگ کرد و نشست‌های مجازی با محوریت سلامت عمومی برگزار کرد (اعلامیه ۲۰۲۱ بریکس).
- گسترش جهانی (۲۰۲۳-۲۰۲۴): با عضویت مصر، اتیوپی، ایران، امارات متحده عربی و عربستان سعودی جایگاه ژئوپلیتیکی عظیم‌تر را به خود اختصاص داده و تا حدودی به گسترش جهانی دست یافت (اجلاس ۲۰۲۴ بریکس).
- دورنمای آینده: دستورالعمل آینده شامل توسعه پایدار، تغییرات دیجیتال و مسئله ارز بریکس است. در حال حاضر بریکس صدای جهانی است که به دنبال به چالش کشیدن نهادهای مسلط غربی و تقویت چندجانبه‌گرایی و چندقطبی است (Aparajita, 2023).

### عوامل ظهور بریکس به‌عنوان یک گروه تأثیرگذار در نظام بین‌الملل

سه عامل و فاکتور را می‌توان در ظهور بریکس به‌عنوان کنشگر مهم در مسائل جهانی مورد توجه قرار داد. یکی، بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ است. بحران مالی سال ۲۰۰۸ آسیب‌پذیری نظم مالی تحت استیلای غرب را آشکار کرده و اعتبار نهادهای کلیدی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی بازرگانی و توسعه<sup>۱</sup>، و ایالات متحده را زیر سؤال برد. این نهادها در مدیریت بحران با شکست مواجه شده و باعث افزایش نارضایتی‌ها شده است. گروه بریکس با استفاده از فضای ایجاد شده، به دنبال به چالش کشیدن سلطه غرب و ترویج یک سیستم چندقطبی برآمد (Xiaoyun & Carey, 2016, p. 7). بی‌اعتباری



نهادهای تحت سلطه آمریکا در مدیریت بحران‌های اقتصادی باعث شد تا گروه بریکس به فکر نظام جایگزین برآمده و برای این کار چشم‌انداز آینده را تعریف کند.

دوم، افول نسبی قدرت جهانی ایالات متحده: هرچند ایالات متحده همچنان قدرت نظامی و اقتصادی برتر جهان است، اما سلطه نسبی جهانی آن تضعیف شده است. جوزف نای با اشاره به مسائل داخلی مانند رشد اقتصادی، کاهش سرمایه‌گذاری و افت شدید عملکرد آموزشی اذعان دارد که این کاهش نسبی است نه مطلق. کاهش بهره‌وری فناوری و صنعتی، باعث محدودیت در ظرفیت رهبری جهانی ایالات متحده شده است. این تغییرات، فضایی را برای ائتلاف‌های نوظهوری مانند بریکس ایجاد کرده تا خود را در صحنه جهانی مطرح کند (Maihold, 2023). با توجه به گمانه‌زنی‌های فراوان مبنی بر افول قدرت هژمونی آمریکا مسئله گذار قدرت به قدرت‌های نوظهور مطرح است که در این راستا، گروه بریکس به‌عنوان بهترین و مناسب‌ترین جایگزین مطرح است.

سوم، فقدان پویایی اتحادیه اروپا: رشد اقتصادی محدود اتحادیه اروپا و گسست داخلی، نفوذ جهانی اروپا را به‌ویژه در مقایسه با قدرت‌های نوظهور تضعیف کرده است. شکست استراتژی لیسبون، با هدف تبدیل اروپا به رقابتی‌ترین اقتصاد جهان تا سال ۲۰۱۰، ناهماهنگی سیاست‌های اتحادیه اروپا را برجسته کرد (Kappel, 2015, pp. 4-5). با دست‌به‌دست هم دادن این سه عامل، زمینه ظهور گروه بریکس به‌عنوان یک گروه نوظهور و چالشگر فراهم شد. این ظهور به دنبال تغییر نظام تک‌قطبی به رهبری آمریکا برآمده و خواستار نظام چندقطبی و چندجانبه‌گرا در نظام بین‌الملل شده است.

### نقش سیاسی بریکس در تغییر نظم تک‌قطبی

گروه بریکس در عرصه سیاسی مجموعه اقداماتی را به‌صورت هماهنگ انجام داده‌اند تا نارضایتی خود را از ساختار بین‌المللی موجود اعلام نموده و خواستار اصلاحات نظم بین‌الملل شوند. اولین اجلاس سران کشورهای عضو بریکس در سال ۲۰۰۹، تلاش راهبردی از جانب قدرت‌های نوظهور برای حمایت از نظم جهانی چندقطبی و مطالبه نفوذ جهانی بیشتر در نهادهای جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تلقی می‌شود. گروه بریکس، لزوم اصلاحات در مدیریت جهانی با تأکید بر منافع کشورهای در حال توسعه را در دستور کار قرار دادند. در واکنش به مداخلات غرب در جریان بهار عربی، کشورهای بریکس اصل عدم مداخله را مورد تأکید قرار داد و نسبت به تلاش‌های

تغییر رژیم هشدار دادند که فاقد جایگزین‌های مناسب برای مدیریت هستند و ثبات منطقه را با خطر مواجه می‌کند.

مداخله ناتو در سال ۲۰۱۱ در لیبی، که ابتدا با دلایل بشردوستانه توجیه می‌شد، تبدیل به نقطه عطف شد؛ زیرا کشورهای بریکس، به‌ویژه روسیه و چین، مأموریت ناتو را به دلیل تلاش برای تغییر رژیم و فراتر رفتن از اختیاراتش مورد انتقاد شدید قرار دادند. تجربه لیبی، تردید گروه بریکس را نسبت به مداخلات بشردوستانه به رهبری غرب افزایش داد و همین مسئله باعث شد تا در مورد سوریه موضع هماهنگ اتخاذ کنند و اقدام نظامی را مورد انتقاد قرار داده و بر راه‌حل‌های دیپلماتیک تأکید کنند (Morris, 2013, pp. 1265-1267).

اعضای بریکس در برابر تحریم‌های غرب علیه روسیه موضع واحد اتخاذ کردند و استدلالشان این بود که چنین اقداماتی ناقض قوانین بین‌المللی و تضعیف‌کننده منشور سازمان ملل است. به باور این گروه تحریم‌های یک‌جانبه، به‌ویژه تحریم‌هایی که فاقد مجوز شورای امنیت هستند، مانع بهبود اقتصاد جهانی شده و دستورکارهای حمایت گرایانه را ترویج می‌کند. از منظر کشورهای عضو بریکس، ایجاد محدودیت‌های مختلف برای کشورهای دیگر با انگیزه‌های سیاسی، باعث تشدید رقابت ناعادلانه و نابرابری‌های ساختاری در نظام اقتصادی جهان خواهد شد. در این زمینه اتحاد میان روسیه و چین به‌صورت قابل توجه افزایش یافته و همکاری‌های استراتژیک برای کاهش وابستگی را در دستور کار قرار گرفته است (Chellaney, 2012, p. 4).

در مورد مسئله هسته‌ای ایران، کشورهای عضو بریکس همواره با هرگونه مداخله نظامی یک‌جانبه مخالفت کرده و حمایت قوی خود را از حق ایران برای دستیابی به انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز مطابق با تعهدات بین‌المللی ابراز داشته‌اند. گروه بریکس بر ضرورت حل اختلاف از طریق دیپلماسی و گفتگو، به‌ویژه در چهارچوب آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و قطعنامه‌های شورای امنیت تأکید دارد (Mohammed, 2015, p. 54). میخائیل کالوگین، رئیس اداره امور کشورهای عضو بریکس در وزارت امور خارجه روسیه، پس از خروج آمریکا از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، تحریم‌های فراسرزمینی ایالات متحده را به نمایندگی از گروه بریکس ناقض هنجارهای چندجانبه خواند. تعامل اعضای بریکس با ایران، مخالفت وسیع آنها را با یک‌جانبه‌گرایی منعکس نموده و تعهد آنها را به یک ساختار حاکمیت جهانی کثرت‌گرا تقویت می‌کند (Alyawi, 2020, p. 251).



یکی دیگر از حوزه‌های کلیدی که در آن کشورهای بریکس به‌صورت دسته‌جمعی در برابر هژمونی ایالات‌متحده از خود مقاومت نشان داده‌اند، امنیت سایبری است. بسیاری از کشورهای عضو بریکس نقض‌های سایبری را تجربه کرده‌اند. گروه بریکس در واکنش، گام‌های هماهنگی را برای کاهش وابستگی به زیرساخت‌های دیجیتال تحت کنترل ایالات‌متحده برداشته‌اند. جالب‌توجه اینکه روسیه یک پروژه شبکه فیبر نوری راهبردی را آغاز کرده که مراکز اصلی کشورهای بریکس، ولادی وستوک، شانتوی چین، چنای هند، کیپ تاون افریقای جنوبی و برزیل را به هم متصل نموده و از این طریق شبکه‌های ایالات‌متحده را دور می‌زند. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، از این ابتکار حمایت کرده و خواستار افزایش حاکمیت دیجیتال و ترویج فناوری‌های توسعه‌یافته روسی به‌عنوان جایگزین‌های امن برای پلتفرم‌های غربی شده است (Zidane, 2013, pp. 151-153).

حوزه‌ای دیگری که گروه بریکس از جهت سیاسی به‌دنبال به چالش کشیدن نظام تک‌قطبی به رهبری غرب است، مناقشه اسرائیل و فلسطین است. کشورهای عضو بریکس همواره ساخت شهرک‌های اسرائیلی را محکوم کرده و آنها را نقض قوانین بین‌المللی می‌دانند. بلوک بریکس حمایتشان را از تأسیس یک کشور مستقل فلسطینی مجدداً مورد تأکید قرار داده و مذاکرات مستقیم میان دو طرف را تشویق می‌کنند. باوجوداین، این گروه به میانجی‌گری غرب اعتماد نداشته و آن را در راستای منافع اسرائیل تلقی می‌کنند. همچنین، این گروه بر اصول حاکمیت، تمامیت ارضی و پایبندی به قوانین بین‌المللی به‌عنوان اصول اساسی نظم جهانی تأکید دارد (Al Alyawi, 2020, p. 251).

درمجموع، اقدامات سیاسی بریکس در تغییر نظم تک‌قطبی بازتاب‌دهنده یک استراتژی منسجم با هدف ایجاد موازنه در برابر سلطه غرب و ارتقای یک نظام بین‌المللی چندقطبی است. کشورهای عضو بریکس، از طریق هماهنگی دیپلماتیک، مخالفت با تحریم‌های یک‌جانبه، حمایت از حاکمیت ملی و سرمایه‌گذاری در استقلال دیجیتال، به‌دنبال ترسیم و تجسم یک چشم‌انداز جمعی است که ریشه کثرت‌گرایی، قانون‌گرایی و جهان‌شمولی دارد.

گسترش بریکس صرفاً یک توسعه اداری نیست، بلکه یک استراتژی سیاسی آگاهانه با هدف تغییر شکل حکومت جهانی و کاهش سلطه قدرت‌های سنتی غربی است. کیپگن

و چاکرابارتی<sup>۱</sup> استدلال می‌کنند که ورود اعضای جدید، نشان‌دهنده حرکت عمدی از سوی بریکس برای تقویت نفوذ ژئوپلیتیکی خود و ارائه جایگزین چندقطبی تر برای نظم بین‌المللی موجود است. راهبرد گسترش بریکس، چشم‌انداز گسترده‌تر این بلوک برای به چالش کشیدن ساختار هژمونیک تک‌قطبی، عدم مداخله و عدالت جهانی تأکید دارد. بریکس، با تنوع بخشی به اعضای خود، مشروعیت و قدرت چانه‌زنی خود را در نهادهای بین‌المللی تقویت نموده و از این طریق ظرفیت خود را برای رقابت با چهارچوب‌های قدرت و تصمیم‌گیری غرب‌محور افزایش می‌دهد (Kipgen & Chakrabarti, 2022). بنابراین، نقش سیاسی بریکس برای مقابله با نظام تک‌قطبی در مجموعه اقدامات مختلف بریکس در سیاست بین‌الملل منعکس شده و این گروه خواستار به چالش کشیدن نظام تک‌قطبی غرب‌محور است.

#### نقش اقتصادی بریکس در تغییر نظم تک‌قطبی

گروه بریکس قدرت سیاسی خود را برخاسته از قدرت اقتصادی می‌داند؛ به گفته ماکس وبر که می‌گوید قدرت نظامی و اقتصادی دو روی یک سکه هستند. این گروه با توانمندی اقتصادی خود، قدرت چانه‌زنی سیاسی را افزایش داده است. نظام اقتصادی جهان متشکل از سه رکن به هم پیوسته نظام مالی بین‌المللی، نظام پولی بین‌المللی و نظام تجارت بین‌المللی است. این نهادها توسط سه نهاد اصلی اداره می‌شوند: صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه و سازمان تجارت جهانی که در مجموع فرایندهای جهانی‌شدن اقتصاد را تقویت می‌کنند. بین‌المللی شدن فزاینده تولید، ادغام مالی و جریان‌های سرمایه‌گذاری، استقلال اقتصادی ملی را به صورت قابل توجه کاهش داده است. یکی از اولین قربانیان این روند، فرسایش حاکمیت دولت بر عوامل کلیدی تولید بوده است (Wolff, 2016, p. 20).

ریشه‌ها و ساختارهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بازتاب‌دهنده اولویت‌های استراتژیک قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده و بریتانیا است. با توجه به اینکه ایالات متحده حدود ۲۰ درصد از سرمایه این نهاد را تأمین می‌کند، این نهاد دارای قدرت رأی غالب و حق وتوی مؤثر است. نهادهای یادشده براساس چهارچوب‌های حقوقی و اقتصادی غربی الگو برداری شده و رهبری آنها در حالت



ابهام قرار دارد. معمولاً یک آمریکایی ریاست بانک جهانی را عهده‌دار است؛ درحالی‌که ریاست صندوق بین‌المللی پول به عهده اروپاست. حق رأی در این نهادها براساس کمک‌های مالی تعریف شده نه جمعیت. این مسئله نفوذ نابرابر را برای کشورهای ثروتمندتر نهادینه می‌کند. افزون‌براین، غالباً تخصیص وام با منافع ژئوپلیتیکی اهداکنندگان اصلی همسو بوده و فاقد شفافیت و پاسخگویی عمومی است. وابستگی صندوق بین‌المللی پول به بازپرداخت‌های کشورهای درحال توسعه، بار بیشتری بر اقتصادهای شکننده تحمیل نموده و نابرابری‌های نظام‌مند را در اقتصاد جهانی تقویت می‌کند (Al-Alyawi, 2020, p. 252).

کشورهای عضو بریکس، برخلاف اقتصادهای بزرگ دیگر، با وجود تنوع اقتصادی، در مورد بسیاری از مسائل اقتصادی جهان مواضع مشترک دارند. آنها طرفدار نظم اقتصادی بین‌المللی اصلاح شده و عادلانه‌تر هستند و به‌صورت جمعی یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده را انکار می‌کنند. هدف اصلی، کاهش وابستگی به دلار امریکا است که بر سیستم پولی جهان تسلط دارد و اقتصادها را در معرض خطرات ناشی از نوسانات دلار قرار می‌دهد. همچنین، بریکس خواستار توزیع مجدد قدرت رأی در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است و استدلال می‌کنند که باید به اقتصادهای نوظهور مجال بیشتر داده شده و امتیاز وتوی غرب از بین رود. افزون‌براین، گروه بریکس گذار به سمت یک سیستم مالی مبتنی بر چند ارزی را مورد حمایت قرار داده و خواستار چرخش رهبری در مؤسسات مالی جهانی، با کاندیداهایی از کشورهای درحال توسعه هستند (Issa, 2015, p. 114).

بریکس در سال‌های اخیر تلاش‌های قابل توجه برای نشان دادن پتانسیل خود در پیشبرد اصلاحات اقتصاد جهان، نه تنها به نفع اعضای خود، بلکه برای کلیه کشورهای جنوب انجام داده است (Hashim, 2020, p. 129). امروزه کشورهای عضو بریکس، به‌عنوان مشارکت‌کنندگان اصلی در رشد اقتصادی جهان، وزنه‌ای مهمی در برابر حاکمیت مالی به رهبری غرب به شمار می‌آیند. بسیاری از تحلیلگران پیش‌بینی می‌کنند که درنهایت این اقتصادهای نوظهور امکان دارد از بُعد اقتصادی از غرب پیشی گرفته و به یک معماری مالی جهانی متعادل‌تر و فراگیرتر کمک کنند. استراتژی‌های اقتصادی بریکس را می‌توان در سه حوزه اصلی تجارت شاهد بود:

نخست، بلوک بریکس نقش تأثیرگذار در سازمان تجارت جهانی ایفا نموده و از منافع کشورهای در حال توسعه حمایت می‌کند. دوم، گروه بریکس در چهارچوب‌های تجاری و سرمایه‌گذاری منطقه‌ای و چندجانبه به صورت فعال برای افزایش نفوذ استراتژیک خود مشارکت دارند. سوم، اجلاس‌های بریکس و انجمن‌های اقتصادی مرتبط به زمینه‌ای رسمی برای تقویت همکاری تجاری و همسویی سیاست‌ها بین کشورهای عضو تبدیل شده است (Purugganan et al., 2013, p. 5).

با توجه به پویایی‌های مطرح شده، بریکس آماده گسترش حضور تجاری و سرمایه‌گذاری در مناطق مختلف بوده و خواهان افزایش نفوذ نهادی خود در صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و نهادهای مشابه است. بریکس برای هماهنگ‌سازی سیاست‌های اقتصادی خود، تلاش فراوان کرده است. روسیه و چین، در سطح منطقه‌ای، از نهادهایی مانند سازمان همکاری شانگهای برای افزایش دسترسی استراتژیک خود و محدود کردن دخالت‌های ایالات متحده استفاده می‌کنند؛ در حالی که برزیل و آفریقای جنوبی تلاش‌هایی را برای گسترش مشارکت‌های سیاسی و تجاری در کلیه مناطق امریکای لاتین و آفریقا رهبری می‌کنند. در عین حال، ایالات متحده، اروپا و چین هنوز هم تا حدودی زیادی به توافق‌نامه‌های تجاری دوجانبه از قبل موجود وابسته هستند (Bremmer, 2013, p. 284).

در مجموع، می‌توان گفت با توجه به توانایی و پتانسیل اقتصادی کشورهای عضو بریکس، این کشورها به طور قابل توجه به عنوان رقبای بالقوه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی<sup>۱</sup> به رهبری غرب محسوب می‌شوند. چین در بخش تولید، هند در بخش خدمات و روسیه و برزیل به عنوان تأمین‌کنندگان اصلی مواد اولیه در جهان سلطه و استیلا دارند (BRICS and The World Order, 2013, p. 19).

### تأثیرگذاری گروه بریکس بر نظم جهانی

بریکس تمثیل‌کننده یک پروژه ژئوپلیتیکی یکپارچه است که با هدف تغییر شکل نظام بین‌الملل و تبدیل آن از ساختار تک‌قطبی تحت سلطه ایالات متحده به ساختار چندقطبی،



که در آن قدرت‌های نوظهور نقش مؤثرتری ایفا کنند، تشکیل شده است. اقدامات هماهنگ این گروه از چند طریق به تسریع این تحول کمک می‌کند:

الف) کاهش قدرت نسبی ایالات متحده: در جریان دو دهه گذشته، قدرت نسبی ایالات متحده با فرسایش قابل توجه، به‌ویژه در مقایسه با قدرت‌های نوظهور مانند چین مواجه شده است. این تغییر را به‌ویژه در شاخص‌های اقتصادی می‌توان بیشتر متوجه شد. براساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول، سهم ایالات متحده از تولید ناخالص داخلی جهان، که براساس برابری قدرت خرید<sup>۱</sup> اندازه‌گیری می‌شود، از ۲۰/۲ درصد در سال ۲۰۰۰، به ۱۵/۷ درصد در سال ۲۰۲۳ کاهش یافته است. در مقابل سهم کشورهای بریکس در همین دوره زمانی از ۱۹/۴ به ۳۱/۵ افزایش یافته است (IMF, 2023, pp. 47-52).

درحالی‌که کاهش نسبی سلطه اقتصادی ایالات متحده بیانگر تغییرات ساختاری گسترده است، کشورهای بریکس به‌صورت راهبردی خود را به جایگاهی رسانده‌اند که از این روند به‌خوبی مستفید شده‌اند. این توازن مجدد اقتصادی، بیانگر توزیع مجدد قدرت در نظام بین‌الملل و حاکی از نفوذ فزاینده بریکس بر حاکمیت اقتصادی جهان و حرکت جهان به سمت چندقطبی شدن است. چنان‌که آکاریا باور دارد که پایان نظم جهانی آمریکا نتیجه فروپاشی ناگهانی قدرت آمریکا نیست، بلکه تغییر تدریجی به سمت جهانی شدن چندقطبی با نقش محوری بریکس در توزیع مجدد قدرت جهانی است (Acharya, 2023, p. 87).

ب) تشکیل یک بلوک ژئوپلیتیکی موازی: گروه بریکس به دنبال تثبیت جایگاه این گروه به‌عنوان یک وزنه ژئوپلیتیکی در مقابل بلوک غرب است. این گروه به‌ویژه بعد از مرحله گسترش در سال ۲۰۲۳، جایگاه یک بلوک ژئوپلیتیکی موازی با قدرت‌های سنتی غرب را به خود اختصاص داده است. با گسترش بیشتر این گروه در سال ۲۰۲۳، این کشورها در حال حاضر عضو بریکس هستند: دو قدرت هسته‌ای (روسیه و چین)، دو کشور از ده اقتصاد برتر جهان (چین و هند)، سه کشور از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت جهان (روسیه، عربستان، امارات متحده عربی)، و چهار کشور از پنج کشور گروه اقتصادهای نوظهور (گروهی که شامل چین، هند، برزیل، روسیه، مکزیک، اندونزی و

<sup>1</sup> Urchasing power parity

ترکیه می‌شود (Horber et al., 2024, pp. 112-115). گسترش بریکس در این مقیاس از قدرت‌های مهم بیانگر تغییر استراتژیک در ساختار قدرت جهانی است که کشورهای محوری را در مناطق ژئوپلیتیکی متنوع گردهم آورده و پایگاه جغرافیایی را شکل می‌دهد که به دنبال به چالش کشیدن حکومت جهانی غرب هستند.

ج) ترویج و شکل دادن یک مدل جایگزین حکومت جهانی: بریکس، جدا از مسئله اقتصاد و ژئوپلیتیک، به دنبال ترویج یک مدل جایگزین حکومت جهانی است که برخاسته از اصولی متفاوت از اصول نظام بین‌المللی تحت سلطه غرب است. در مدل بریکس، احترام به حاکمیت ملی، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها و تعهد به چندجانبه‌گرایی فراگیر محوریت دارد. به‌عنوان مثال، بریکس اغلب از مداخلات به رهبری غرب که اجماع بین‌المللی را دور می‌زند، انتقاد دارد. چهارچوب بریکس، توسعه پایدار، همبستگی میان کشورهای جنوب جهان و ترویج گفتگوی بین‌فرهنگی و بین‌تمدنی را به‌عنوان عناصر اساسی یک نظم جهانی عادلانه‌تر و فراگیرتر تعریف می‌کند (Horn & Watson, 2022, pp. 78-85).

نقطه تکامل خواست جمعی این گروه برای نظم جهانی دموکراتیک‌تر، عادلانه‌تر و نماینده‌محورتر در اجلاس بریکس در سال ۲۰۲۳ با تصویب «بیانیه ژوهانسبورگ» بود که در این اجلاس صراحتاً سیاست‌های سلطه‌جویانه و استانداردهای دوگانه نظام بین‌الملل موجود را به نقد کشید.

#### گروه بریکس و بازسازی نظم سیاسی - اقتصادی موجود

بریکس در تلاش برای اصلاحات ساختاری عمیق در نظام اقتصادی و مالی جهان شکل گرفته به رهبری و هژمونی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم است. تلاش‌های اعضای بریکس سه حوزه مرتبط با هم را هدف قرار داده که این سه حوزه عبارت‌اند از: کاهش سلطه دلار آمریکا، ایجاد نهادهای جایگزین، و اصلاح حاکمیت اقتصادی جهان. در صورت موفقیت گروه بریکس در تضعیف سلطه دلار، شاهد یک تغییر تاریخی در سیستم مالی جهانی، شبیه گذار جهان از استاندارد طلا به سیستم برتون وودز خواهیم بود (Dogan et al., 2021, pp. 215-220). به باور لی و وو<sup>۱</sup> نهادهای مالی بریکس برای از بین بردن معماری مالی بین‌المللی موجود طراحی نشده‌اند؛ بلکه به دنبال ایجاد یک سیستم



مکمل هستند که بتواند آسیب‌پذیری‌های ژئوپلیتیکی ناشی از وابستگی بیش‌ازحد به نهادهای آمریکامحور را از بین برد (Dogan et al., 2021, pp. 215-220).

افزون بر اصلاح ساختار اقتصادی و مالی، گروه بریکس یک استراتژی چندبعدی را با هدف به چالش کشیدن سلطه ژئواستراتژیک دیرینه ایالات‌متحده دنبال می‌کند. این استراتژی شامل ترویج یک معماری امنیتی جایگزین، به چالش کشیدن روایت‌های ایدئولوژیک غرب و تلاش‌های هماهنگ برای مقابله با رژیم‌های تحریمی به رهبری ایالات‌متحده است. تلاش‌های کشورهای بریکس برای به چالش کشیدن هژمونی فرهنگی و معرفت‌شناختی غرب، به‌ویژه در شکل‌گیری گفتمان‌های جایگزین در مورد توسعه، حکومت‌داری و نظم جهانی، نتایج ملموس و عینی به باور آورده است (ibid).

در بُعد سیاسی گروه بریکس با حمایت از یک نظم بین‌المللی فراگیرتر و چندقطبی که بازتاب‌دهنده منافع اقتصادهای نوظهور و کشورهای درحال توسعه باشد، به دنبال تغییر حکمرانی جهانی است. تلاش‌های یادشده شامل ارتقای صدای کشورهای جنوب، ترویج چندجانبه‌گرایی واقعی و به چالش کشیدن معماری سنتی نهادهای بین‌المللی تحت سلطه غرب می‌شود. تلاش بریکس در جذب کشورهای جنوب جهان، مشروعیت آن را به عنوان جایگزینی برای نهادهای تحت سلطه غرب تقویت می‌کند (Samar, 2023, pp. 110-117).

تلاش‌های بریکس در بُعد سیاسی افزایش و تقویت چندجانبه‌گرایی واقعی، تقویت کنشگران منطقه‌ای و اصلاح نظام چندجانبه است. در مجموع می‌توان گفت که ظهور بریکس نشان‌دهنده چالش ساختاری برای سلطه ایالات‌متحده و نوعی گذار قدرت است؛ هرچند این چالش ظریف است و لزوماً مستلزم رویارویی مستقیم نیست. با وجود اینکه رهبران بریکس تصمیم به مخالفت مستقیم با ایالات‌متحده را نوعاً انکار می‌کنند، اما اقدامات هماهنگ آنها بیانگر تلاش برای گذار قدرت از غرب جهان به جنوب جهان است.

### نتیجه‌گیری

گروه بریکس از یک اصطلاح سرمایه‌گذاری مطرح شده در سال ۲۰۰۱، تبدیل به یک بلوک سیاسی و اقتصادی قدرتمند شده که بیانگر تحول مهم در نظم جهانی تک‌قطبی آمریکامحور است. گروه بریکس که در آغاز پیدایش خود شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین بود، در سال ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی را نیز زیر چتر خود جای داده و با برگزاری اجلاس‌های سالانه به‌مرور ابتکار عمل در تغییر نظام بین‌الملل را روی دست گرفت. توسعه و گسترش این بلوک در اجلاس کازان با پذیرش ۵ عضو جدید، اهمیت

این گروه در تغییر نظام بین‌الملل و گذار قدرت از بلوک غرب به رهبری آمریکا به جنوب جهان را آشکار کرد.

در مجموع می‌توان ادعا کرد که کشورهای عضو بریکس از وزن ژئوپلیتیکی و اقتصادی قابل توجه برخوردار شده است. بریکس بیش از ۴۰ درصد جمعیت جهان را شامل می‌شود و حدود ۳۱/۵ درصد از تولید ناخالص جهانی را به خود اختصاص داده که این سهم قابل توجه قدرت نفوذ در تصمیم‌گیری‌های جهانی را به این گروه اعطا کرده است.

در بُعد نهادی، کشورهای عضو بریکس ساختاری موازی با سیستم‌های مالی تحت رهبری غرب به وجود آورده‌اند. این گروه به دنبال تضعیف سلطه مالی ایالات متحده است. تجارت داخلی میان کشورهای عضو بریکس با ارزش‌های محلی از ۷ درصد در سال ۲۰۱۱، به حدود ۳۰ درصد تا سال ۲۰۲۳ افزایش یافته است؛ در حالی که سهم ذخایر ارزی دلار از ۸۵ درصد به زیر ۷۰ درصد کاهش یافته است. تلاش‌های این گروه برای ایجاد جایگزین‌هایی برای سیستم سوئیفت و اصلاح حاکمیت مؤسسات جهانی، بیانگر تعهد این گروه به یک نظم عادلانه‌تر چندقطبی است.

گروه بریکس از بُعد سیاسی، دارای مواضع هماهنگ در مورد مسائل مهم جهان هستند و نقش سیاسی بریکس در گذار از جهان تک‌قطبی به جهان چندقطبی غیرقابل انکار است. انتقادات صریح بلوک از مداخلات نظامی غرب، مخالفت با تحریم‌ها علیه روسیه و ایران، دفاع از حقوق هسته‌ای ایران، محکوم کردن شهرک‌سازی‌های رژیم صهیونیستی و ارتقای امنیت سایبری و حاکمیت ملی، از مسائل سیاسی مهمی است که بریکس خواهان ایفای نقش فعال است. با گسترش عضویت این گروه در چهارچوب «بریکس پلاس»، تلاش برای معماری جهانی موازی را آشکار می‌کند که ریشه آن در حاکمیت دولت، عدم مداخله و اصلاح نهادهای چندجانبه دارد تا بازتاب‌دهنده اولویت‌های کشورهای جنوب باشد.

۱. شیرخانی، محمدعلی، و محروق، فاطمه، گذار قدرت در شرق آسیا: چشم‌انداز گذار قدرت در پرتو پویایی‌های نوین منطقه، فصلنامه سیاست، دوره ۴۸، شماره ۴، ۱۳۹۷، ص ۱۰۰۱-۱۰۱۹.
۲. عرفانی، سیدطاهر، جنگ تجاری آمریکا و چین و تأثیر آن بر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، فصلنامه علمی-تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۲، شماره ۶، ۱۴۰۴، ص ۱-۲۶.
۳. موسوی، سیدمحمدهادی، الگوی راهبردی بریکس برای تغییر نظم بین‌الملل، فصلنامه محیط‌شناسی راهبردی ج.ا.ایران، سال ۷، شماره ۴، ۱۴۰۲، ص ۱۳۷-۱۶۶.
4. Al-Alyawi, S. M. S. (2020). The impact of the BRICS group on structuring the multipolar world order. *Al-Kufa Journal of Legal and Political Sciences*, 13(45/1), 215-264.
5. Aparajita, B. (2023). BRICS currency and the dollar debate. Observer Research Foundation. Available on <https://www.orfonline.org/research/brics-currency-and-the-dollar-debate> (Accessed on March 20, 2025).
6. Bremmer, I. (2013). *A world without leadership - Every nation for itself: Winners and losers in a zero-sum world* (F. Al-Dhahabi, Trans.; 1st ed.). Dar Al-Farabi.
7. Chellaney Brahma (2012). *The Cracks in the BRICS*, <https://www.project-syndicate.org>.
8. Dogan, M., et al. (2021). BRICS exchange alliance: Connecting emerging markets. *International Financial Review*, 32(3), 215-220.
9. Duggan, Niall. (2015). *BRICS & the Evolution of a New Agenda Within Global Governance*. Springer International. Publishing Switzerland. Pp. 11-25.
10. Feng, Y. (2013). Global Power Transitions and Their Implications for the 21st Century. *Pacific Focus*, 28(2), 170-189. <https://doi.org/10.1111/pafo.12007>.
11. Harden, Bryant -E. (2014). The Diplomatic Ambitions of the BRIC States: Challenging the Hegemony of the West. *Journal of International Relations & Foreign Policy*. 2(2). 1-18.
12. Horn, N., & Watson, M. (2022). Alternative global governance models. *International Organization*, 76(2), 78-85.
13. Issa, M. A. S. (2012). International economic problems: BRICS grouping as a model. *International Politics Journal*, Cairo: Al-Ahram Foundation, 51(50/200).
14. Jim O'Neill (2001). Building Better Global Economic BRICs (Global Economics Paper 66, Goldman Sachs, <https://www.goldmansachs.com/pdfs/insights/archive/archive-pdfs/build-better-brics.pdf>).
15. Kappel, R. (2015). *Global power shifts and challenges for the global order*. Policy Paper 2/2015. Hamburg: German Institute of Global and Area Studies. Available at: <https://tinyurl.com/4kmfyjkb> (Accessed: 03 May 2025).
16. Kipgen, K. T., & Chakrabarti, S. (2022). The politics underpinning the BRICS expansion. *Journal of Liberty and International Affairs*, 8(3), 445-458. <https://doi.org/10.47305/JLIA2283445k> (Accessed: 02 June 2025).
17. Lemco, Jonathan. (2016). Are Emerging Markets Still Built on the BRICS. *Vanguard Commentary*. Source: Vanguard. Pp. 1-8.
18. Lemke, D., Kugler, J., & Tammen, L. R. (2011). *N.Power Transition Theory*. TransResearch Consortium.
19. Maihold, G. (2023). BRICS nations offer a new world order as alternative to the West. *Frontline*. Available at: <https://frontline.thehindu.com/news/brics->



- nations-offer-a-new-world order-as-alternative-to-the-west/article66667657.ece (Accessed: 12 April 2025).
20. Mearsheimer, J. (2001). The Tragedy of Great Power Politics. <https://samuelbhfauredotcom.files.wordpress.com/2015/10/s2-mearsheimer-2001.pdf>
  21. Mielniczuk, Fabiano. (2013). BRICS in the Contemporary World: changing identities, converging interests. *Third World Quarterly*. 34(6). 1075–1090.
  22. Mohammed, S. M. M. (2015). Middle powers in the international system: The case of Brazil 2002-2010. Gulf Research Center.
  23. Morris, J. (2013). Libya and Syria: R2P and the spectre of the swinging pendulum. *International Affairs*, 89(5), 1265-1283.
  24. Naskar, I. (2024). Neoliberalism, Geoeconomics and the Chinese Reality.
  25. Pant, H. V., & Saha, P. (2020). India and the BRICS: Norms, contestation, and the search for consensus. *Rising Powers Quarterly*, 5(1), 7-23. Available on <https://risingpowersproject.com/quarterly/india-and-the-brics-norms-contestation-and-the-search-for-consensus> (Accessed: May 12, 2025).
  26. Purugganan, J., et al. (2013). BRICS: A civil society perspective. Focus on the Global South, Bangkok, 5.
  27. Samar, H. M. (2023). Development priorities in the Global South: Food, energy, and finance. *Third World Quarterly*, 44(2), 65-72.
  28. The BRI Experience in Southeast Asia. In *Global Political Economy, Geopolitics and International Security: The World in Permacrisis* (p. 257).
  29. Wolff, E. (2016). The International Monetary Fund: A superpower in the global arena (A. A. Ali, Trans.). National Council for Culture, Arts and Literature.
  30. Xiaoyun, L., & Carey, R. (2016). The BRICS in international development: The new landscape. Brighton: IDS, University of Sussex. Available at: <https://www.ids.ac.uk/publications> (Accessed: 04 May 2025).
  31. Yilmaz, S., & Xiangyu, W. (2020). Power Transition Theory Revisited: When Rising China Meets Dissatisfied United States. *China Quarterly of International Strategic Studies*, 1–25. <https://doi.org/10.1142/s2377740019500192>.
  32. Zidane, N. (2013). *Russia's role in the Middle East and North Africa from Peter the Great to Vladimir Putin* (1st ed.). Arab Science Publishers.